گنجینه زبان و ادبیات فارسی

تحلیل نمایشنامه «پسر ناخلف» اثر پاتریک شنلی بر اساس روانکاوی وجودی ژان پل سارتر

مغیث مهرورزان[۱]، معصومه صادقی[۲*]

۱. دانش آموختهٔ کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: sadeghi2002@iau.ac.ir

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تحلیل اگزیستانسیالیستی نمایشنامه «پسر ناخلف» اثر پاتریک شنلی بر اساس نظریه روانکاوی وجودی ژان پل سارتر انجام شده است. اگزیستانسیالیسم مکتبی فلسفی است که هستی انسان را مرکز و غایت همه ی مسائل می داند؛ عقیده دارد که چون هر انسانی وجود خاص خود را دارد، با مفاهیم فلسفی و مابعدالطبیعه قابل تفسیر و توضیح نیست. روش پژوهش، از نوع تحقیقات کیفی بوده و روش تجزیه و تحلیل اطلاعات آن، روش توصیفی-تحلیلی به شیوهٔ تحلیل محتوا بوده است. جامعه ی آماری پژوهش را نمایشنامه پاتریک شنلی تشکیل داد که با توجه به محدودیت زمانی و عدم امکان مطالعه ی تمامی این نمایشنامه ها، تنها نمایشنامه «پسر ناخلف» به عنوان حجم نمونه ی تحقیق انتخاب شده و مورد بررسی قرار گرفته اند و داده‌ها به صورت توصیفی مورد بحث و تفسیر قرار گرفته شده است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که همهٔ مؤلفه های اگزیستانسیالیستی در نمایشنامه «پسر ناخلف» قابل بررسی است. این ده مؤلفه شامل «وجود»، «فردگرایی»، «آزادی و اختیار»، «تعهد و مسئولیت»، «تنهایی و غربت»، «اضطراب و تشویش»، «معناباختگی و پوچی»، «از خود بیگانگی و بی هویتی»، «مرگ اندیشی و خودکشی» و «نوستالژی» هستند که تمام آنها از نمایشنامهٔ «پسر ناخلف» استخراج گردید و در پاسخ به سوال شخصیت‌های نمایشنامه منتخب شنلی، چگونه بر اساس «روانکاوی وجودی» قابل مطالعه و تحلیل‌اند؟ باید گفت: در «پسر ناخلف» ناباوری «جیم» به وجود خداوند سرآغاز چالش او با پیرامون خود است.

کلیدواژگان: *اگزیستانسیالیست، نمایشنامه «پسر ناخلف»، پاتریک شنلی، نظریه روانکاوی وجودی، ژان پل سارتر*

شیوه استناددهی: مهرورزان، مغیث.، و صادقی، معصومه. (۱۴۰۵). تحلیل نمایشنامه «پسر ناخلف» اثر پاتریک شنلی بر اساس روانکاوی وجودی ژان پل سارتر. *گنجینه زبان و ادبیات فارسی*، ۴(۳)، ۱۶-۱.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۱ بهمن ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۹ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ: ۱ مهر ۱۴۰۵

The Treasury of Persian Language and Literature

Analysis of Patrick Shanley's Play Prodigal Son Based on Jean-Paul Sartre's Existential Psychoanalysis

Moghis Mehrvarzan[1], Masoumeh Sadeghi[2*]

1. M.A. in Dramatic Literature, SR.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran
2. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Ga.C., Islamic Azad University, Garmsar, Iran
*Corresponding Author's Email: sadeghi2002@iau.ac.ir

Abstract

The present study aimed to conduct an existentialist analysis of Patrick Shanley's play Prodigal Son based on Jean-Paul Sartre's theory of existential psychoanalysis. Existentialism is a philosophical school that regards human existence as the center and ultimate concern of all issues; it maintains that, because every human being possesses a particular mode of existence, the human being cannot be interpreted and explained through philosophical and metaphysical concepts alone. The research method was qualitative, and the method of data analysis was descriptive-analytical, conducted through content analysis. The statistical population of the study consisted of Patrick Shanley's plays; however, due to time constraints and the impossibility of examining all of these plays, only Prodigal Son was selected as the research sample and examined. The data were discussed and interpreted descriptively. The findings indicate that all existentialist components can be examined in Prodigal Son. These ten components include "existence," "individualism," "freedom and choice," "commitment and responsibility," "loneliness and alienation," "anxiety and apprehension," "loss of meaning and absurdity," "self-alienation and identitylessness," "death-consciousness and suicide," and "nostalgia," all of which were extracted from Prodigal Son. In response to the question of how the characters of Shanley's selected play can be studied and analyzed based on "existential psychoanalysis," it can be stated that, in Prodigal Son, Jim's disbelief in the existence of God marks the beginning of his conflict with his surroundings.

Keywords: *existentialist, Prodigal Son, Patrick Shanley, theory of existential psychoanalysis, Jean-Paul Sartre.*

How to cite: Mehrvarzan, M. & Sadeghi, M. (2026). Analysis of Patrick Shanley's Play Prodigal Son Based on Jean-Paul Sartre's Existential Psychoanalysis. *The Treasury of Persian Language and Literature, 4*(3), 1-16.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 31 January 2026
Revise Date: 23 May 2026
Accept Date: 30 May 2026
Publish Date: 23 September 2026

مقدمه

ژان‌پل سارتر، به‌عنوان مطرح‌ترین نماینده ادبیات اگزیستانسیالیستی، در آثار ادبی ـ فلسفی خود نشان می‌دهد که «ما تنها در مواجهه با مرگ است که می‌توانیم ماهیت انسانی و فناپذیر حس کنیم» (1). سارتر در رمان «دیوار»، پوچی زندگی در برابر مرگ را به داستان می‌کشد و به بررسی احساس و حالات انسان در هنگام روبه‌رو شدن با مرگ می‌پردازد (2).

سارتر در طرح موضوع روانکاوی وجودی معتقد است انسان‌ها، با توجه به اینکه موجودات مختاری هستند، بنا بر انتخاب‌هایی که می‌کنند، متمایز از دیگران هستند (3). مکتب اگزیستانسیالیسم از جمله پرطرفدارترین مکتب‌های فلسفی غرب است که اندیشمندان بسیاری را با گرایش‌های متناقض در خود جمع کرده است (4).

گاهی در توضیح این مکتب گفته می‌شود: در اگزیستانسیالیسم که گفته می‌شود قیام ظهوری و یا گاهی وجود تعالی‌یافته، مراد وجودی است که مرتب می‌خواهد گذر داشته باشد و شیء جدیدی شود که این وجود تنها بر وجود انسانی منطبق می‌شود؛ پس در فلسفه‌های اگزیستانس، وجود داشتن به معنای تعالی دائمی، یعنی گذر از وضع موجود می‌باشد؛ از این رو وجود داشتن مستلزم صیرورت می‌باشد (5).

وقتی در فلسفه اگزیستانسیالیسم، وجود به معنای تعالی دائمی و گذر از وضع موجود گرفته می‌شود و آن را با صیرورت مترادف می‌دانند، با معنای لغوی آن نیز پیوند دارد؛ چون گفتیم که معنای لغوی آن ظاهر شدن و برآمدن است؛ پس اگزیستانس موجودی است که مرتباً نو می‌شود و به صورت دیگری ظاهر می‌گردد؛ به همین جهت اگزیستانسیالیست‌ها، مخصوصاً «سارتر»، می‌گویند وجود انسان بر ماهیتش مقدم است (6).

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های جنبش اگزیستانسیالیسم که موجب گسترش آن شد، پرداختن مضامین فلسفی در قالب ادبیات بود که باعث توجه عامه مردم به این مکتب فلسفی شد. برای راه پیدا کردن دیدگاه‌های فلسفه اگزیستانسیالیسم به حوزه ادبیات، ژان‌پل سارتر، سیمون دوبوار، آلبر کامو، داستایوسکی و گابریل مارسل نقش بسزایی داشتند و با نوشتن داستان و نمایشنامه و بیان عقاید فلسفی خود در قالب شخصیت‌های داستانی و نمایشی، عملاً مفاهیم فلسفی را وارد حوزه ادبیات کردند و دوره‌ای از ادبیات فلسفی را در تاریخ رقم زدند (7). نمایشنامه «پسر ناخلف» اثر پاتریک شنلی از جمله نمایشنامه موفقی هست که به نظر می‌رسد تحت تأثیر تفکرات اگزیستانسیالیستی نگاشته شده باشد. نمایشنامه «پسر ناخلف» که به‌عقیده خودش، پاتریک شنلی، تا حدی به زندگی‌نامه شبیه است، به مسائل و مشکلات پسر نوجوانی می‌پردازد که وارد دنیایی ناآشنا می‌شود.

شنلی که به خاطر داستان‌سرایی جذاب، دیالوگ‌های تند و کاوش در روابط انسانی پیچیده‌اش شناخته می‌شود، تأثیر قابل‌توجهی بر دنیای تئاتر و فیلم گذاشته است. مهارت او در ساختن داستان‌های تفکربرانگیز و دارای بار احساسی قابل اشاره است. او جوایز متعددی را برای آثارش دریافت کرده است. تأثیر جان پاتریک شنلی بر دنیای تئاتر و فیلم انکارناپذیر است. توانایی او در خلق روایت‌های گیرا و به تصویر کشیدن ماهرانه شخصیت‌های پیچیده، از او چهره‌ای مطرح در دنیای نمایش و سینما ساخته است. برای این پژوهش، اثری از وی انتخاب شده است:

بنابراین، از آنجا که ژان‌پل سارتر به نوعی در این مکتب صاحب‌نظر است، به نظر رسید که نمایشنامه «پسر ناخلف»، بر اساس نظریه روانکاوی وجودی ژان‌پل سارتر، مورد تحلیل اگزیستانسیالیستی قرار گیرد. نمایشنامه «پسر ناخلف» جزء آثار متأخر شنلی محسوب می‌شود. در این پژوهش، به تحلیل اگزیستانسیالیستی نمایشنامه «پسر ناخلف» اثر پاتریک شنلی از دیدگاه نظریه روانکاوی وجودی پرداخته می‌شود و در پی آن است که مفاهیم و آموزه‌های سارتر پیرامون روانکاوی وجودی را در نمایشنامه «پسر ناخلف» اثر

پاتریک شنلی مورد مطالعه و تحلیل قرار دهد تا تأکید سارتر بر مفهوم انسان و پیچیدگی‌های آن را در آثار شنلی بررسی کند.

مبانی نظری پژوهش

اگزیستانسیالیسم

اگزیستانسیالیسم یا هستی‌گرایی یعنی اینکه انسان در ابتدا هیچ‌گونه سرشت و ماهیتی نداشته و در طول زندگی و از طریق گزینش‌ها و کنش‌های خویش، ماهیت خود را شکل می‌دهد (8). اصالت بشر می‌گوید: «در مکتب اگزیستانسیالیسم، تعریف‌ناپذیری بشر بدان سبب است که بشر نخست هیچ نیست، سپس چیزی می‌شود؛ یعنی چنین و چنان می‌گردد و چنان می‌شود که خویشتن را آنچنان می‌سازد» (9). «بشر هیچ نیست، مگر آنچه از خود می‌سازد» (9). بنا بر تفکر اگزیستانسیالیسم، آن چیزی که هویت انسان را شکل می‌دهد، اعمال او در طول زندگی می‌باشد (8) و به تعبیری، «انسان آن چیزی است که عمل می‌کند» (10). سارتر در این زمینه می‌گوید: «حقیقتی وجود ندارد، جز در عمل... بنابراین [بشر] جز مجموعه اعمال خود، جز زندگانی خود، هیچ نیست» (11).

انواع اگزیستانسیالیسم

طبقه‌بندی یکی از مهم‌ترین ابزارهای شناختی انسان است؛ از این رو در امر بازشناسی این مکتب، شاهد تقسیم‌بندی آن به شاخه‌های اگزیستانسیالیسم دینی و غیردینی یا الحادی و حتی شاخه سومی که شامل دو دسته قبلی نمی‌شود، هستیم؛ اما به‌رغم تفاوت‌های موجود، یک‌سری وجه اشتراک به این قرار مشهود است: تجربه خود را از مبانی وجود آغاز می‌کنند که موضوع اصلی تفحص متفکران ریشه در این موضوع دارد (12).

همان‌طور که گفته شد، کی‌یرکگارد یکی از فیلسوفان دینی و خداباور این مکتب بود که تقریباً همه فیلسوفان بعدی به استشهاد از او سخن می‌راندند (13). «از دیدگاه وی، وجود آدمی در آخرین تحلیل، فقط به وسیله رابطه مطلقی که با ذات مطلق، یعنی خدا، دارد، تبیین می‌شود؛ اما با اینکه وی به این رابطه مطلق اعتماد داشت، اصول اشتراکی را با دیگر فلاسفه رعایت کرد و بر این اصل تکیه زد که باید از چارچوب یکی از وجوه فراتر نرویم و آن وجه نیز وجود انسان است. درواقع، به‌رغم برقراری پل ارتباطی مطلق با آرای مذهبی و جایگاه دینی خود و بینشی همراه با چاشنی ایمان، وجود آدمی را پیشگام در این امر می‌دانست؛ اما در قبال این ساختار خداباورانه و مطلق، هایدگر از موضعی بی‌خدایی و الحادی به این مکتب پرداخته است. مقصود اساسی وی در کتابش، سؤال درباره معنای هستی و وجود است. از دیدگاه وی، موجودات را می‌توان به سه لایه تقسیم‌بندی کرد:

لایه برترین که شامل همه موجوداتی است که دنیای اطراف ما را شکل می‌دهد.

ساختاری را تشکیل می‌دهد که در بنیاد هر یک از اشیا قرار دارد که انگیزه سازنده آنهاست.

لایه‌ای که از آغاز تا به حال هست و آن را هستی‌شناسی بنیادی نام نهاد. این لایه، پرسش درباره وجود همیشه به همراه خود «وجود داشتن» را ادراک می‌دارد؛ این‌گونه فهمیدن را هایدگر «وجودی» نامید. درواقع، به قول بوخنسکی، تحلیل اگزیستانسیال همان هستی‌شناسی بنیادی است (14).

مؤلفه‌های اگزیستانسیالیسم

فیلسوفان اگزیستانسیالیست در پاره‌ای از مؤلفه‌ها مشترک‌اند (4). برخی از موارد مورد اتفاق بدین قرار است:

وجود

اگزیستانسیالیسم یک بینش و دکترین فلسفی است که در قرون نوزده و بیست، در اروپای غربی مطرح شد و بر اصالت وجود و هستی انسان تأکید کرد. بر اساس این بینش، انسان نخست به وجود آمد، اصالت وجود، پس از آن واجد ماهیت گردید و این ماهیات او را از وجود اصلی‌اش دور ساخت. پس اگر انسان بتواند خود را از قیدوبندهای ماهیات آزاد سازد و خود، خودش را بسازد، آنگاه وارسته شده و صاحب مسئولیت می‌گردد (15). به عبارتی، «وجود

را نمی‌توان استنتاج کرد، بلکه فقط باید تسلیم بی‌معنایی کامل آن شد» (16).

ماهیت

انواع مختلف حیوانات دارای غرایز مشترکی نظیر غریزه حفظ و صیانت ذات، شهوت و تولیدمثل هستند. علاوه بر این، ویژگی‌ها و رفتارهای مختص به خود را نیز دارند (17). شیوه لانه‌سازی، کیفیت دستیابی به غذا، نحوه تقسیم کار در زندگی جمعی و... ویژگی‌هایی هستند که به واسطه آنها می‌توان یک نوع حیوان را از سایر انواع، مشخص کرد (18). مقصود از سرشت انسانی، مجموعه‌ای از استعدادها، اعم از جسمانی و روانی، و برخی فعلیت‌ها می‌باشد که پیش از تأثیر محیط مادی و اجتماعی و به طور غیراکتسابی در انسان‌ها به وجود می‌آید. این طبیعت که «فطرت» نامیده می‌شود، در طول تاریخ یا اصلاً تغییری نکرده یا دست‌کم تغییر چندانی نیافته است و همواره انسان را همراهی می‌کند (19).

تقدم وجود بر ماهیت

مفهوم تقدم وجود بر ماهیت یکی از مباحث مهم انسان‌شناسی ژان‌پل سارتر برای تبیین حقیقت انسان در دنیا می‌باشد. ژان‌پل سارتر معتقد است که انسان، به‌عنوان وجود لنفسه، این آزادی را دارد که حقیقت خویش را بر اساس اراده و اعمال خود تعیین کند (20).

ولی باید دانست که این آزادی در نگاه ژان‌پل سارتر لازم است بر اساس آگاهی ماده باشد؛ زیرا آگاهی مادی همیشه انسان‌ها را به شناخت وجود خویش می‌رساند که هدف آن چگونگی زندگی افراد در دنیا بدون احکام اجتماعی و دینی می‌باشد، زیرا انسان می‌خواهد با اراده خود به کمال و سعادت برسد (21).

فردگرایی

اگزیستانسیالیسم با اصالت فرد همبستگی دارد؛ چون می‌گوید هر فردی باید خودش باشد؛ از این رو انسان‌شناسی آن نیز شخصی بوده، نه کلی، و درواقع اگزیستانسیالیسم با اصالت فرد همبستگی دارد؛ در فلسفه‌های اصالت وجود خاص انسانی، همه چیز معنای خود را در ارتباط با انسان به دست می‌آورد و انسان اشیا را با نگاه خودش توصیف می‌کند؛ پس اگزیستانسیالیسم طرفدار اصالت معنا می‌باشد. اصلاً جهان بدون فاعل شناسا، وهم و خیال است؛ انسان، سرچشمه اصلی هر معنا و دلالت است (22).

آزادی و اختیار

آزادی یکی از مسائل مهم در انسان‌شناسی غرب است که آزادی وجود انسان را به‌عنوان موضوعی که مورد بررسی با پیشینه آرای فیلسوفان اگزیستانسیالیست الحادی، مانند ژان‌پل سارتر است، مورد بحث قرار داده است (23). دیدگاه‌های انسان‌شناسی ژان‌پل سارتر توضیح می‌دهند که «آزادی چیزی است که باید توسط انسان‌ها به‌عنوان فرایندی برای یافتن اصالت و حقیقت وجود خودشان اعمال شود. هرچه فرد آزادتر باشد، خود واقعی خود را برای درک فرایند کمال هستی در دنیا بیشتر می‌یابد» (24).

«آزادی به‌عنوان فرایندی برای یافتن حقیقت وجود انسان از دیدگاه ژان‌پل سارتر باعث می‌شود که انسان‌ها آزادانه عمل کنند تا هدف زندگی را دریابند. هدف آزادی عمل انسان‌ها این است تا به دنبال چیزی خارج از خود به‌عنوان ابژه‌های ادراک کمال باشند که پارادایم ماتریالیستی را در انسان توصیف می‌کند، همان‌طور که ژان‌پل سارتر معتقد است چیزی خارج از انسان مادی است» (25).

انتخاب

راجر تریگ در «ایده‌های طبیعت انسان: مقدمه تاریخی» تبیین می‌کند که هدف اصلی گفتمان انسان‌شناسی قرن بیستم این است که مردم را از پتانسیل اصلی خود آگاه کند، یعنی آزادی انتخاب خوب و بد در شکل دادن به خود؛ انتخاب انسان از خود تصمیمی است که مربوط به زندگی اوست، به طوری که هر فردی در دنیا مسئولیت تمام اعمال و تصمیمات خود را دارد (26).

تعهد و مسئولیت

یکی از اصول اگزیستانسیالیست‌ها و به‌ویژه سارتر، توجه به تعهد در ادبیات است. از نظر او در هر مورد، کار نویسنده این است که با ذره‌بین ذهنیت [= سوبژکتیویته] فردی خویش بر موضوعات دارای اهمیت جمعی تمرکز کند و برای سارتر، این موضوعات بیش از هر چیز دیگر، سرکوب و بی‌عدالتی اجتماعی هستند (27). او در نهایت، ادبیات متعهد را به صورت نوعی آرمان سوسیالیستی آرمان‌شهری مطرح می‌کند: خودآگاهی اندیشمندانه یک جامعه بی‌طبقه (28).

وانهادگی، تنهایی، غربت

بی‌تردید می‌توان گفت که اهمیت انسان و جایگاه آدمی در نزد هر متفکر و اندیشمندی، به جهان‌بینی وی و نوع نگرش او به هستی بستگی دارد؛ از همین روست که یک فیلسوف مادی وقتی به انسان از دیدگاه مادی و قوانین حاکم بر ماده می‌نگرد، او را موجودی سلطه‌جو و طالب هرج‌ومرج می‌داند، آنگونه که هابز انسان را برای انسان گرگ می‌شمارد (4).

اضطراب و تشویش

اگزیستانسیالیسم به زندگی و تجربه شخص اهمیت خاصی می‌دهد و معتقد است که معرفتی جدا از شخص وجود ندارد. زندگی درونی انسان با خلق‌ها، اضطراب‌ها و تصمیماتش مورد توجه این مکتب است. یکی از مهم‌ترین اضطراب‌هایی که شخص با آن روبه‌رو است، احساس گناه و حس ضعف پس از آن می‌باشد (4).

معناباختگی و پوچی

اگزیستانسیالیسم در تحلیل انسان، رویکردی این‌جهانی دارد و با رد کردن متافیزیک، وجود روح انسانی را نفی می‌کند؛ این مکتب معتقد است که «انسان دارای وجودی تصادفی و متناهی است و خود باید معنابخش زندگی رو به مرگ خویش باشد. سرانجام این زندگی عبث و بیهوده، مرگی است که همه تلاش بشر برای فرار از نابودی و نیل به جاودانگی را محکوم به یأس و ناامیدی می‌کند» (4).

یأس و ناامیدی

در رابطه با زمینه‌های تاریخی مکتب اگزیستانسیالیست می‌توان گفت که «پس از جنگ جهانی دوم، در میان انسان‌هایی که با وجود شعار آزادی، دریافته بودند هیچ کنترلی بر زندگی خود ندارند و دچار یأس و ناامیدی و پوچ‌گرایی گشته بودند، این فلسفه کوشید تا توجیهی کارآمد و مناسب با آن اوضاع و احوال ارائه دهد و راهی برای خروج یا کنار آمدن با این احساس پوچی ارائه دهد» (29).

عقل‌ستیزی و عقل‌گرایی

نقطه عزیمت و محور کاوش فلسفی در تفکر اگزیستانسیالیستی، برخلاف دیگر مکاتب فکری که هستی می‌باشد، وجود انسان است. پیروان این تفکر به‌شدت از عقل‌گرایی محض گریزان هستند و بر این نکته تأکید می‌کنند که انسان علاوه بر اینکه عقل دارد، اراده، غضب، شهوت، احساس و... نیز دارد؛ لذا اندیشیدن انسان نه از عقل که از تمام وجودش سرچشمه می‌گیرد (29).

از خودبیگانگی و بی‌هویتی

هگل جهان را جلوه‌ای از یک حقیقت، روح مطلق، دانسته و انسان و جهان خارج را از یک گوهر می‌داند و می‌گوید انسانی که از این معنی آگاه نباشد، با نفس خویش بیگانه است. برداشت سارتر از بیگانگی، بسیار بیشتر به درک هگل نزدیک بود (30). او در «نقد خرد دیالکتیکی» نوشته است که «بیگانگی آنجا روی می‌دهد که کردار من به کنش دیگری تبدیل شود، کنشی بیگانه شود و خارج از معنا و افق معنایی کردار من قرار گیرد» (31).

پوچی

از مهم‌ترین مباحث اگزیستانسیالیست‌ها، بحث پوچی و بیهودگی زندگی است که احساس بیچارگی شدید را موجب می‌گردد. روزی نیچه، به زعم خود، مرگ خدا را به‌عنوان بشارت، مژده و

نویدی برای انسان‌ها به ارمغان آورد و آن را مایه قدرتمندی انسان دانست؛ اما پس از این ادعا، انسان مدرن هدف خود را در زندگی از دست داده، به پوچی و بیهودگی آن معتقد گردید. خوبی و بدی رنگ باخت (32). سارتر به این می‌اندیشید که اگر خدایی باشد، تا حدود زیادی رخ دادن تراژدی هستی منتفی است؛ زیرا حضور خدا خودبه‌خود به وجود معنا می‌دهد. در حقیقت، تراژدی اگزیستانسیالیستی به معنای نیستی و ماحصل عدم وجود خدا، خدایان و زندگی بعدی است (33).

مرگ‌اندیشی و خودکشی

در دیدگاه سارتر، پدیده مرگ همچون متولد شدن، امری اجتناب‌ناپذیر است، با این تفاوت که مرگ را می‌توان آزادانه برگزید (34). سارتر می‌نویسد:

«من تنها در بعد خارجیت‌یافته‌ام، بیرونی‌ام، وجود خواهم داشت. بنابراین، اندیشیدن درباره زندگی من و ملاحظه آن از نقطه نظر مرگ، به معنی اندیشیدن درباره ذهنیت من از دیدگاه دیگری خواهد بود و این ناممکن است. پس... مرگ... واقعیتی است حادث، به این مثابه از من می‌گریزد و در اصل خود به پدیدگی من تعلق دارد. مرگ واقعیت محض است، مانند به دنیا آمدن. [ولی] من... موجودی آزاد هستم که می‌میرم. من به عهده گرفتن مرگم را... انتخاب می‌کنم» (29).

تنهایی

در نزد اگزیستانسیالیست‌ها، تنهایی لازمه انسان بودن است و اعتقاد دارند فرد تنها متولد شده، زندگی می‌کند و تنها می‌میرد. خیلی از انسان‌ها در زندگی روزمره به گونه‌ای با مسئله تنهایی دست به گریبان هستند، هر کس به روش خود و بر اساس باورها و توانایی‌ها و نگرش خود می‌کوشد تا جایی که از عهده‌اش برمی‌آید، از حجم سنگین این تنهایی و غربت رها شود، یا خود را در هیاهوهای روزمره جا می‌گذارد، یا در پیوند با «دیگری» سعی در آرام ساختن خود می‌کند. اما در تعابیر اگزیستانسیالیستی، مفهوم تنهایی بسیار پربسامد و متفاوت و متنوع و در عین حال پیچیده است (4).

نوستالژی

معنایی که از این واژه در داستان‌های اگزیستانسیالیستی مورد نظر است، با معنای مصطلح آن تفاوت دارد. در آثار سارتر، این کلمه به معنی در حسرت یا اشتیاق هیچ بودن به کار می‌رود، حال آنکه بیش از هر چیز، معنی درد سوزان دوری از وطن و اشتیاق برای چیزهای از دست رفته را تداعی می‌کند (35).

سارتر نوستالژی را کوششی در جهت یافتن هیچ می‌داند و با این توصیف، نوستالژی را پوچ‌ترین گرایش ذهنی بشر می‌شمارد و بی‌آنکه در مکتب سارتر پاسخی امیدبخش برای پرسش‌های همیشگی ذهن بشر بیابد، زندگی انسان را پوچ و بی‌معنا معرفی می‌کند (7).

پیشینه پژوهش

لی ایزنبرگ در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود تحت عنوان «دختران جن‌زده: تأثیر پدر در منتخب نمایشنامه‌های جان پاتریک شنلی» اشاره می‌کند که شنلی، روابط پدر و دختر را به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که برای مخاطب امروزی جذاب است. او این کار را با زبان جامعه مدرن انجام می‌دهد. محقق هدف خود از پژوهش را مطالعه و بررسی چگونگی رشد شخصیت و نشان دادن روابط پدر و دختر در نمایشنامه‌های شنلی ذکر می‌کند و در این مسیر، ضمن بررسی هشت نمایشنامه منتخب از شنلی، به این نتیجه می‌رسد که همه شخصیت‌های زن افرادی افسرده، عذاب‌دیده و مضطرب هستند. آن‌ها زندانی ذهن عاطفی آشفته خود هستند. اگرچه دلایل متعددی وجود دارد که چرا افراد ممکن است عذاب و درد را احساس کنند، اما شنلی بر رابطه پدر و دختر به‌عنوان عامل اصلی اضطراب دختر تمرکز می‌کند. او نشان می‌دهد که این رابطه اولیه زن و مرد نقش عمده‌ای در رشد رفتار آینده دختر دارد

و چگونه شخصیت‌های پدر در آثار شنلی بر رفتار شخصیت‌های دختر تأثیر می‌گذارد.

والتر هنریکه فریچ در پایان‌نامه خود با عنوان «یک قدم دورتر از خدا: تحلیلی از شک جان پاتریک شنلی، تمثیلی از طریق هرمنوتیک خیالی»، ضمن بررسی معیارهای معاصر در مورد مسائلی چون حقیقت، شک، یقین، به‌ویژه از نظر زیبایی‌شناختی در دنیای داستانی، نقش نویسنده و نقش خواننده را در این فرایند بررسی می‌کند. او برای مطالعه ساخت‌های ایدئولوژیکی که عناصر شک و یقین را تعریف می‌کنند، از مفهوم «پارادوکس‌های خیالی» که توسط کاستور بارتولوم روئیز پیشنهاد شده است، بهره می‌برد تا راهبردهای مورد استفاده شنلی را بررسی نماید.

رحیم خانلی و همکاران در مقاله‌ای با عنوان «بررسی اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی در شعر معاصر» پرداختند (36). یافته‌های پژوهش نشان داد که شاعران معاصر گرچه فیلسوف نیستند و یا صرفاً قصد بیان اندیشه‌های فلسفی را نداشته‌اند، اما با توجه به ذهن متفکر و وضعیت اجتماع خود، به سرودن اشعاری پرداخته‌اند که به نوعی در ارتباط با مؤلفه‌های مکتب اگزیستانسیالیسم است.

معظمی گودرزی در مطالعه‌ای تحت عنوان «نقش آرای انسان‌شناختی سارتر بر ابعاد مختلف علوم انسانی» پرداخت (8). به این نتیجه رهنمون می‌شویم که سارتر «با انکار واجب‌الوجود و نفی هرگونه طرح و سرشت پیشین برای انسان، آزاد دانستن وی، مسئول شمردن او در قبال ساختن ماهیت خویش به واسطه گزینش‌ها و طرح‌ریزی‌های مستقلانه و اصیل‌گونه خود، نفی هرگونه منبع زایای ارزش‌ها به جز آزادی و عدم ارائه آرمان و غایتی مشخص و قابل دستیابی برای انسان»، منطقاً چاره‌ای ندارد که موضوع علوم انسانی و روش کاربردی آنها را به ترتیب، «کنش‌های انسانی و آثار دنیوی آنها» و «روش‌های کیفی» بداند و از منبع غنی وحی و آموزه‌های دینی مرتبط با علوم انسانی محروم باشد. در نهایت، دستش از علوم انسانی هدفمند و همگانی با ارزش‌های عینی و قابل توصیه به همگان کوتاه باشد.

رفیع در پژوهشی با عنوان «بررسی پدیده خودکشی در اگزیستانسیالیسم با نگرش ویژه به گوشه‌نشینان آلتونا اثر ژان‌پل سارتر» می‌گوید: در این نمایشنامه‌ها، شخصیت‌ها از ابتدا محکوم به خودکشی بودند و در سرنوشت خود حق هیچ‌گونه انتخاب و آزادی عملی نداشتند. از نظر سارتر، ما انسان‌ها در هر کاری کاملاً آزاد و مختار هستیم و یکی از این آزادی‌ها، انتخاب خودکشی است. نمایشنامه «گوشه‌نشینان آلتونا» اثر ژان‌پل سارتر، این نگرش به آزادی انتخاب خودکشی را به‌روشنی عیان می‌سازد (34).

روش تحقیق

این پژوهش، از نوع تحقیقات کیفی بوده و روش تجزیه و تحلیل اطلاعات آن، روش توصیفی ـ تحلیلی به شیوه تحلیل محتوا بوده است. در این پژوهش، با توجه به مبانی نظری پژوهش که از منابع کتابخانه‌ای گردآوری شدند، مطالعه نمایشنامه مورد نظر پژوهش و مشاهداتی که از اجرای آنها داشته، برداشت‌های مشاهده‌ای از تماشای دقیق اجرای نمایش‌ها یادداشت شده و در متن تحقیق به روش توصیفی ـ تحلیلی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و بازتاب فلسفه اگزیستانسیالیسم و نظریه روانکاوی وجودی سارتر در آنها مورد بررسی و تجزیه و تحلیل توصیفی قرار گرفت. جامعه آماری این پژوهش را نمایشنامه‌های پاتریک شنلی تشکیل می‌دهد که با توجه به محدودیت زمانی و عدم امکان مطالعه تمامی این نمایشنامه‌ها، تنها نمایشنامه «پسر ناخلف» به‌عنوان حجم نمونه تحقیق انتخاب شده و مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در واقع، بعد از جمع‌آوری اطلاعات از حجم نمونه مورد نظر، این اطلاعات مورد بررسی قرار گرفته و محتوای آنها مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. این داده‌ها به صورت توصیفی مورد بحث و تفسیر قرار گرفته و با توجه به پرسش‌های تحقیق، مورد بررسی قرار گرفته و در راستای رد یا اثبات فرضیه‌های ارائه‌شده تجزیه و تحلیل شده‌اند.

روش تجزیه و تحلیل داده‌ها کیفی است و به روش توصیفی ـ تحلیلی به بررسی و تحلیل اگزیستانسیالیستی نمایشنامه «پسر ناخلف» اثر پاتریک شنلی، بر اساس نظریه روانکاوی وجودی ژان‌پل سارتر، پرداخته شده است. بدین شرح که ابتدا مؤلفه‌هایی که اساس نظریه روانکاوی وجودی بر آنها استوار است معرفی شده و سپس، با توجه به آنها و تحلیل محتوای نمایشنامه‌ها، این آثار از نظر اگزیستانسیالیستی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند.

بحث و بررسی

در این بخش، پس از معرفی نمایشنامه و ذکر خلاصه داستان آن، به تحلیل اگزیستانسیالیستی نمایشنامه و تحلیل نمایشنامه «پسر ناخلف» پرداخته می‌شود:

معرفی نمایشنامه

این کتاب که جان پاتریک شنلی آن را در سال ۲۰۱۶ به چاپ رسانده است، اولین بار توسط مهتاب صفدری ترجمه شده و در سال ۱۴۰۱ توسط نشر همگو به چاپ رسیده است. این نمایشنامه که به‌عقیده خود پاتریک شنلی، تا حدی به زندگی‌نامه شبیه است، به مسائل و مشکلات پسر نوجوانی می‌پردازد که وارد دنیایی ناآشنا می‌شود. او که در محله‌ای بدنام بزرگ شده، حالا در دبیرستانی تحصیل می‌کند که همه دانش‌آموزانش از طبقه ثروتمند و مرفه جامعه هستند. قهرمان داستان، به دنبال یافتن هویت خویش است، نمی‌داند کیست و از زندگی چه می‌خواهد. مدیر مدرسه، همسر مدیر و یکی از معلمان، هر کدام به شیوه خویش می‌کوشند تا او را یاری کنند. اما کمک کردن به نوجوانی سرکش، که گاهی دروغ می‌گوید و دزدی می‌کند و رفتار مناسبی با دیگران ندارد، همیشه کار آسانی نیست. از سوی دیگر، شخصیت بزرگ‌سالان نیز متفاوت است با آنچه وانمود می‌کنند. رنج‌ها و اشتباه‌های گذشته، روی قضاوت‌های کنونی آن‌ها تأثیر می‌گذارد. دو سال تحصیل در این دبیرستان و تجربه‌های خوشایند و ناخوشایند گوناگون سبب می‌شود که قهرمان داستان به بلوغ برسد و دست‌کم دریابد که مسیرش را چطور ادامه دهد، حتی اگر پایان این مسیر برایش نامعلوم باشد (37).

تحلیل اگزیستانسیالیستی نمایشنامه پسر ناخلف

در توضیح عقاید رایج در مکتب اگزیستانسیالیست، مؤلفه‌های مهمی استخراج شد که به ترتیب، به بررسی هر یک از آنها در نمایشنامه «پسر ناخلف» پرداخته می‌شود:

مؤلفه «وجود»

در این نمایشنامه نیز شاهد عقاید اگزیستانسیالیسم هستیم؛ وجود مقدم بر ماهیت است، جیم به مدرسه آمده تا آموزش‌هایی که می‌بیند، شخصیت او را بسازد:

«هافمن: پسره اومده اینجا که آموزش ببینه. این رفتارا جلوی پیشرفتش رو می‌گیره... مغزش رو شستشو نده... تا جایی که می‌شه کمک کن تا راهش رو پیدا کنه» (37).

جیم نیز معتقد است که ماهیت انسان را اصل و نسب تعیین نمی‌کند و آستین نمی‌تواند خودش را به خاطر این امر از او بهتر بداند؛ چون انسان خود با اعمال و انتخاب‌هایش، خودش را می‌سازد:

«جیم: بگو! چی فکر می‌کنی؟ تو از من بهتری؟ یا عموت؟ کیه اصلاً؟ کی مرده عموت پادشاه شده؟ هیچ‌کس بهتر از من نیست!» (37).

با وجود شک و تردیدهایی که جیم دارد، اما کاملاً از سخنانش معلوم است که به تقدم وجود بر ماهیت اعتقاد دارد:

«جیم: چرا باید تغییر کنم؟ حتی هنوز نفهمیدم کی هستم، بعد ازم می‌خواین تغییر کنم؟ این دیوانگیه! بهم می‌گین من آدم بدی‌ام، قبل از اینکه حتی هویتی پیدا کرده باشم. این دیگه چه مزخرفیه؟... من می‌خوام جام رو تو این دنیا پیدا کنم» (37).

هرچند زمانی که می‌خواهد از خود دفاع کند، به جبر متوسل می‌شود:

«جیم: یهویی شد. از قبل بهش فکر نکرده بودم. حس می‌کنم تو همه دردسرایی که می‌افتم، همین‌جوریه. من هیچ دخالتی ندارم. دردسر خودش من رو پیدا می‌کنه.

هافمن: تو قدرت داری جیم. تو قوی‌تر از اون بطری هستی. اون که از خودش اراده‌ای نداره. تویی که جهان اطرافت رو می‌سازی. باید این رو درک کنی وگرنه می‌شی یه آدم بی‌مسئولیت، سردرگم، ویران» (37).

مؤلفه «فردگرایی»

جیم به خاطر دزدیدن آلبوم‌های موسیقی در وضعیت بدی قرار گرفته و با توجه به تجربه‌های فردی که دارد، می‌داند اگر اعتراف کند، عواقب بدی در انتظارش است:

«همه کلی سروصدا کردن برای این آلبومای دزدی. دیشب همه رو مجبور کردن از خوابگاه برن بیرون تا اتاق‌ها رو بگردن. چه‌طوری می‌شه یه جوری پسشون بدم که نندازنم بیرون؟... اگه بفهمن که من دزدیدمشون، از مدرسه پرتم می‌کنن بیرون» (37).

مؤلفه «آزادی و اختیار»

گاهی وقت‌ها شک و تردید به سراغ جیم می‌آید که:

«جیم: نکنه همه چی از قبل نوشته شده باشه. که من هیچ اختیاری نداشته باشم» (37).

این تردید جیم در شعری که سروده نیز مشاهده می‌شود؛ او معتقد است انسان‌ها مسئولیت کمتری در برابر کارهایی که می‌کنند دارند، چون خدا می‌خواهد که مرتکب اعمالشان شوند و آنها اختیاری از خود ندارند:

«جیم: خدا اون مرد رو می‌کشه. خدا مسئوله.

لوییس: یعنی می‌گی اون مرد نازی هیچ مسئولیتی نداره؟

جیم: آدما وقتی به دنیا میان، یه کسی هستن. انتخاب نمی‌کنن کی باشن. من که به دنیا اومدم، من بودم. نمی‌تونم کس دیگه‌ای باشم. حتی اگه دلم بخواد کس دیگه‌ای باشم... من جیم کویین‌ام. وقتی به دنیا اومدم، جیم کویین بودم. وقتی هم بمیرم، جیم کویین‌ام» (37).

لوییس در ادامه سعی دارد به او بفهماند که این‌طور نیست و تو می‌توانی تابع غرایزت نباشی و خودت انتخاب کنی که چطور انسانی باشی:

«لوییس: ولی اراده داری. حق انتخاب داری.

جیم: ولی حق انتخابم هم مال منه چون من، منم. انتخاب‌هایی که می‌کنم، به خاطر اینه که جیم کویین‌ام. این چیزیه که من انتخابش نکردم. شخصیت واقعاً همه چیزه. فکر کنم.

لوییس: ولی باور داری که ما حق انتخاب داریم؟

جیم: نمی‌دونم. دلم می‌خواد باورش کنم...

لوییس: به نظر من جیمز کویین یه طرح خوبه. به تو بستگی داره چه‌طوری کاملش کنی... هر وقت دلت بخواد می‌تونی شروع کنی.

جیم: این‌طوری نیست. اون لحظه‌ای که می‌تونی قهرمان بشی، یه روزیه که یا تو زندگیت پیش میاد یا نمیاد.

لوییس: آلبوما رو پس بده. مسئولیت کاری رو که کردی به عهده بگیر.

جیم: دلم می‌خواد ولی نمی‌تونم. هنوز نمی‌تونم خودم باشم» (37).

در بخش‌های پایانی نمایشنامه، این اشمیت است که جیم را متقاعد می‌کند که انسان قدرت انتخاب دارد و با انتخاب‌هایش، شخصیت و ماهیت خود را می‌سازد:

«جیم: آقای اشمیت، شخصیت تقدیره؟

اشمیت: قطعاً نه. این‌جوری سرنوشت از پیش تعیین شده بود. تو به همچین چیزی اعتقاد نداری.

جیم: ندارم؟

اشمیت: نه، کاتولیک‌ها به سرنوشت از پیش تعیین شده اعتقاد ندارن. تو کاتولیک هستی. برای همین حق انتخاب داری.

جیم: پس شما هم حق انتخاب دارین.

اشمیت: بله دارم.

جیم: شما درست تو همین لحظه دارین شخصیت من رو می‌سازین. درست همین الآن.

اشمیت: تو خودت اصول اخلاقی‌ت رو نشون می‌دی... اجازه می‌دم دیپلمت رو بگیری.

جیم: ممنونم. شما تو این لحظه شخصیت من رو ساختین» (37).

مؤلفه «تعهد و مسئولیت»

در نمایشنامه «پسر ناخلف»، جیم به دنبال عدالت است و در این رابطه با مدیر مدرسه بحث می‌کند:

«اشمیت: به نظر تو چی منصفانه‌س؟

جیم: مثلاً اگه این‌جوری بشه، من از مدرسه برم. اگه یه جور دیگه بشه، شما برید. این‌طوری منصفانه می‌شه. این عادلانه‌س. ولی الان همه چی دست شماس» (37).

اما مدیر مدرسه، آقای اشمیت، تعریف دیگری از عدالت اجتماعی دارد و آن، تعهد و مسئولیت نسبت به تمامی افراد جامعه است؛ او خود را در برابر دانش‌آموزانی که در مدرسه‌اش درس می‌خوانند، متعهد و مسئول می‌داند:

«اینجا یه مدرسه کاتولیکه. همه چی فقط نمره نیست. باید مواظب باشم که دانش‌آموزا از نظر اخلاقی در خطر نیستن» (37).

مؤلفه «تنهایی و غربت»

در نمایشنامه «پسر ناخلف»، «جیم» به تنهایی انسان معتقد است و می‌گوید انسان حتی اگر در کنار خانواده‌اش باشد، باز هم تنها است. او این اعتقاد را دارد و می‌خواهد این موضوع را به آستین هم گوشزد کند. بنابراین، به او می‌گوید:

«جیم: آدم، تنها آدم توی دنیاس. همه چی خوبه ولی تو این جهان تنهاس.

آستین: درباره خودته؟

جیم: نمی‌دونم.

آستین: من رک بهت بگم. خجالت نمی‌کشم. دلم برای مامانم تنگ می‌شه.

جیم: ولی وقتی پیش مادرتی، بازم تنهایی؟

آستین: نه، چرا باید تنها باشم، پیش اونم دیگه.

جیم: درسته ولی اون تنهاییِ دیگه منظورمه.

آستین: نمی‌دونم چی می‌گی.

جیم: وقتی تو خونه‌ای، پیش خونواده‌ات، بازم احساس تنهایی نمی‌کنی؟

آستین: بعضی وقتا» (37).

مؤلفه «ازخودبیگانگی و بی‌هویتی»

در نمایشنامه «پسر ناخلف»، جیم به گونه‌ای از خود صحبت می‌کند که گویی کاملاً با خودش بیگانه است و شناختی از هویت خود ندارد:

«جیم: بهم درباره خودم بگین. لطفاً.

هافمن: به نظرت میاد که خودت رو نمی‌شناسی ولی این‌جوری نیست.

جیم: الن، لطفاً. بهم بگین من کی‌ام؟

هافمن: خب، تو اهل مطالعه و با بصیرتی.

جیم: خوش‌تیپ‌ام؟

هافمن: عجب، این رو می‌خوای بدونی؟ آره، خوش‌تیپی» (37).

مؤلفه «مرگ‌اندیشی و خودکشی»

جیم در کلنجاری که در مورد جبر و اختیار دارد، دچار سردرگمی‌هایی می‌شود؛ او می‌گوید اگر به اختیار انسان معتقد باشیم، پس افرادی مثل سقراط، چون قدرت اختیار داشتند و می‌توانستند با یک دروغ مصلحتی خود را نجات بدهند، اما به خاطر اعتقادشان این کار را نکردند، پس دست به خودکشی زده‌اند:

«جیم: سقراط بی‌نظیر بوده... از هیچی نمی‌ترسیده. من نمی‌تونستم زهر بخورم... درکش نمی‌کنم. کل کاری که باید می‌کرد این بود که هرچی ازش می‌خواستن بگه، بعدش هم همه چی مرتب می‌شد... ولی به خاطر شخصیتش نمی‌تونست... کارش خودکشی بوده... مثل تامس مور.

هافمن: تامس مور خودکشی نکرده. سرش رو از بدنش جدا کردن. شهید شده.

جیم: چرا باید یه کسی به قاتل خودش کمک کنه بکشدش؟... به نظر من قهرمان نبوده. قهرمانا برای زندگی می‌جنگن» (37).

مؤلفه «نوستالژی»

جیم با حسرت در مورد دختری صحبت می‌کند که دیگر رفته و مقصرش خودش است که باعث شده لیندا از او متنفر شود:

«کلاس هشتم که بودم، اومد تو کلاسمون. ایتالیایی‌یه. زن بود... لباساش داشت تو تنش می‌ترکید. چشماش سیاه بود، سیاه و براق. هر کاری که می‌کرد، مثه جادوی سیاه بود. هر کاری می‌کرد، دوست داشتم نگاش کنم. می‌تونستم تمام روز بشینم نگاش کنم... زیبا بود. قشنگ نه، بانمک هم نه. زیبا. ولی نمی‌دونست» (37).

او که دیگر لیندا را از دست داده، با حسرت از اشتیاقش برای دیدن دوباره او صحبت می‌کند و آرزوهایش را این‌گونه برای آستین بیان می‌کند:

«دلم می‌خواد لیندا پپ این‌قدر عاشقم باشه که اگه فکر کنه من غذا نخوردم، نتونه زندگی کنه، حتی وسط جنگ... دلم می‌خواد پولدار بشه. دلم می‌خواد سر تا پاش الماس باشه. یه لباس آبی تنش باشه که روش ستاره داشته باشه. وقتی میاد میدون جنگ من رو ببینه، لباسش تو راه کثیف می‌شه، پاره می‌شه» (37).

نتیجه‌گیری

در نمایشنامه «پسر ناخلف»، عقاید اگزیستانسیالیسم بارز و آشکار است. یکی از مؤلفه‌های اگزیستانسیالیستی، وجود مقدم بر ماهیت است؛ جیم به مدرسه آمده تا آموزش‌هایی که می‌بیند، شخصیت او را بسازد. جیم معتقد است که ماهیت انسان را اصل و نسب تعیین نمی‌کند و آستین نمی‌تواند خودش را به خاطر این امر از او بهتر بداند؛ چون انسان خود با اعمال و انتخاب‌هایش، خودش را می‌سازد. با این حال، گاهی وقت‌ها شک و تردید به سراغش می‌آید. این تردید جیم در شعری که سروده نیز مشاهده می‌شود؛ او معتقد است انسان‌ها مسئولیت کمتری در برابر کارهایی که می‌کنند دارند، چون خدا می‌خواهد که مرتکب اعمالشان شوند و آنها اختیاری از خود ندارند. لوییس در ادامه سعی دارد به او بفهماند که این‌طور نیست و تو می‌توانی تابع غرایزت نباشی و خودت انتخاب کنی که چطور انسانی باشی.

جیم در کلنجاری که در مورد جبر و اختیار دارد، دچار سردرگمی‌هایی می‌شود؛ او می‌گوید اگر به اختیار انسان معتقد باشیم، پس افرادی مثل سقراط، چون قدرت اختیار داشتند و می‌توانستند با یک دروغ مصلحتی خود را نجات بدهند، اما به خاطر اعتقادشان این کار را نکردند، پس دست به خودکشی زده‌اند. با وجود شک و تردیدهایی که جیم دارد، از سخنانش معلوم است که به تقدم وجود بر ماهیت اعتقاد دارد. هرچند زمانی که می‌خواهد از خود دفاع کند، به جبر متوسل می‌شود، اما در بخش‌های پایانی نمایشنامه، این اشمیت است که جیم را متقاعد می‌کند که انسان قدرت انتخاب دارد و با انتخاب‌هایش، شخصیت و ماهیت خود را می‌سازد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

This study analyzes Patrick Shanley's play *Prodigal Son* through Jean-Paul Sartre's existential psychoanalysis. Existentialism, as one of the most influential philosophical-literary movements of the modern West, places human existence, freedom, choice, responsibility, anxiety, alienation, and meaninglessness at the center of inquiry. Sartre's existential thought emphasizes that human beings are not defined by a fixed essence in advance; rather, they become what

they are through action, choice, and responsibility (9, 11). In this sense, the principle that “existence precedes essence” constitutes the central anthropological premise of Sartrean existentialism (6, 20). Existential psychoanalysis, accordingly, does not interpret the human being as a passive product of unconscious drives or predetermined essence, but as a being who constantly projects himself into the world through choices and commitments (3). This theoretical perspective is especially significant in literary analysis because existentialism entered public and artistic consciousness largely through novels, plays, and dramatic characters who embody philosophical conflicts in concrete human situations (7, 38). Shanley’s *Prodigal Son*, which revolves around the crisis of a rebellious adolescent searching for identity in an unfamiliar educational and social environment, provides a suitable literary field for examining Sartrean concepts such as freedom, alienation, anxiety, responsibility, loneliness, death-consciousness, and nostalgia (37).

The theoretical basis of the study rests on Sartre’s existential psychoanalysis and the main components of existentialist thought. In existentialism, the human being is initially without a predetermined essence and gradually forms his identity through choices, actions, and lived experience (8). This view rejects essentialist accounts of human nature and instead regards human existence as open, unfinished, and bound to freedom. Sartre argues that the human being is nothing other than what he makes of himself, and this claim entails both freedom and responsibility (9, 11). Existentialist philosophy also stresses that the individual cannot escape anxiety, because freedom necessarily exposes the human being to responsibility for his own life and actions (4). Other major existentialist components include individuality, abandonment, loneliness, alienation, absurdity, despair, death-consciousness, and nostalgia (2, 10, 29). In Sartre’s view, the denial of divine determinism intensifies the burden of choice: if no external essence or divine plan determines human identity, then the individual must assume responsibility for constructing the self (24, 25). This framework allows the play’s protagonist, Jim Quinn, to be examined not merely as a troubled adolescent, but as an existential subject struggling between determinism and freedom, self-loss and self-formation, rebellion and responsibility.

The study employed a qualitative research design and used a descriptive-analytical method based on content analysis. The research corpus consisted of Patrick Shanley’s dramatic works, among which *Prodigal Son* was selected as the sample because of its thematic relevance to existential psychoanalysis and its concentration on identity crisis, adolescent rebellion, moral responsibility, and the search for meaning. The analysis was conducted by first extracting the major existentialist components from Sartrean theory and related existentialist

literature, and then identifying their textual manifestations in the selected play. The study focused on the dramatic situations, dialogues, character conflicts, and narrative structure of the play, with particular attention to Jim's statements about God, identity, freedom, moral agency, loneliness, and self-knowledge. The interpretive process was grounded in the assumption that dramatic characters can embody philosophical tensions and that literary dialogue can function as a site where abstract philosophical ideas become concrete and analyzable (27, 38). The play was therefore read not only as a coming-of-age drama, but also as a philosophical text in which the protagonist's unstable self-understanding reveals the existential struggle between imposed identity and chosen identity. The data were discussed descriptively and interpreted in relation to the central research question: how can the characters of Shanley's *Prodigal Son* be studied and analyzed according to Sartre's existential psychoanalysis?

The findings show that the existentialist components extracted from the theoretical framework are clearly traceable in *Prodigal Son*. The first major component is the priority of existence over essence. Jim enters the school as an unsettled and unfinished subject whose identity has not yet been formed; the educational environment, relationships, conflicts, and choices he encounters gradually contribute to the construction of his character (37). His statements repeatedly show that he does not believe lineage, class, or social origin should determine human worth; rather, he insists that no one is inherently better than him. This reflects the Sartrean view that essence is not prior to existence but is shaped through action and self-making (9, 20). The second component is freedom and choice. Jim often doubts whether human beings are truly free or whether everything has already been written in advance. This doubt appears in his discussions about God, guilt, and responsibility, especially when he argues that people do not choose who they are. Yet the play gradually moves him toward the recognition that he has agency and must assume responsibility for his actions (37). The third component is commitment and responsibility. Through his conflict with school authorities, especially Schmidt, Jim encounters a moral structure in which justice is not merely personal fairness but responsibility toward others. This corresponds to Sartre's emphasis on commitment as an inseparable aspect of human freedom (27, 28). The analysis indicates that Jim's existential crisis is rooted in his inability to reconcile freedom with responsibility. At times, he appeals to determinism in order to excuse his actions, as when he suggests that trouble finds him rather than being caused by him. However, the existential logic of the play challenges this self-exculpatory position by confronting him with the fact that he is stronger than the objects, impulses, and circumstances he blames. This reflects Sartre's critique of bad faith, in which the individual denies

freedom in order to escape responsibility (3). Jim's loneliness and alienation are also central to the play. He insists that even within the family, the human being can remain alone, which corresponds to the existentialist understanding of loneliness as a structural condition of human existence (4). His lack of self-knowledge and repeated request that others tell him who he is reveal a condition of self-alienation and identitylessness. The component of death-consciousness appears in his interpretation of Socrates and Thomas More, where he struggles to distinguish martyrdom, suicide, freedom, and moral conviction. This theme resonates with Sartrean reflections on death as an unavoidable but existentially significant boundary of human existence (29, 34). Finally, nostalgia appears in Jim's longing for Linda, which is not merely romantic memory but a painful attachment to what has been lost and cannot be recovered. In this respect, nostalgia becomes connected with absence, desire, and existential emptiness (7, 35). Overall, the play dramatizes Jim's movement from confusion toward a partial recognition of choice, responsibility, and self-formation.

The study concludes that *Prodigal Son* can be meaningfully analyzed through Sartre's existential psychoanalysis because its central dramatic conflict concerns the formation of identity under the pressure of freedom, anxiety, alienation, and responsibility. Jim Quinn is not presented as a fixed or completed personality, but as a subject in the process of becoming. His disbelief, rebellion, moral uncertainty, longing, loneliness, and confusion all show a character struggling to understand whether he is determined by origin, God, personality, social class, or his own choices. The play ultimately suggests that human identity is not passively received but actively constructed through decisions and their consequences. Jim's existential development does not lead to full certainty or final resolution, but it does lead to a clearer awareness that he cannot entirely evade responsibility for who he becomes. Therefore, Shanley's play provides a dramatic representation of the Sartrean idea that the human being is condemned to freedom and must continuously create himself within an uncertain, unstable, and morally demanding world.

References

1. Sartre JP. The Words. Foroughan N, editor. Tehran: Qoqnoos Publishing; 2022.
2. Navali M. Philosophies of Existence and Comparative Existentialism. 2nd ed. Tabriz: University of Tabriz; 2000.
3. Sartre JP. Existential Psychoanalysis. Saadatnejad A, editor. Tehran: Jami Publishing; 2021.
4. Delirkouhi P. An analysis of the novel Haddatha Abu Hurayra Qal by Mahmoud Messadi based on existentialism: University of Guilan; 2020.
5. Ahmadi S, Moradi S. Existentialism, Religion, and Ethics. Tehran: Elmi Publishing; 2011.
6. Flynn T. Existentialism. Kiani H, editor. Tehran: Basirat Publications; 2012.
7. Mousavi SK, Homayoun F. Hedayat's existentialism and the deadlock of nostalgia in The Stray Dog. Literary Research. 2009(10).
8. Moazzami Goudarzi A. The role of Sartre's anthropological views in different dimensions of the humanities. Marefat. 2020;29(273).
9. Sartre JP. Existentialism and Humanism. 12th ed. Rahimi M, editor. Tehran: Niloufar Publications; 1997.

10. Macquarrie J. Existential Philosophy. Hanaei Kashani MS, editor. Tehran: Hermes Publications; 1998.
11. Sartre JP. Existentialism and Humanism. 8th ed. Rahimi M, editor. Tehran: Morvarid Publications; 1982.
12. Sattari S. Stratification of existentialism. Etemad Newspaper. 2008.
13. Sabzian S, Kazazi MJD. Dictionary of Literary Theory and Criticism. Tehran: Morvarid Publications; 2009.
14. Jamalpour B. Jamal: Human Being and Existence. Tehran: Homa Publishing Institute; 1992.
15. Hanaei MS. Existential Philosophy. Tehran: Hermes Publishing; 1998.
16. Alavi Tabar H. Sartre's being-for-itself. Nameh-ye Hekmat. 2009(2):77-95.
17. Shahraeini M, Zeinali R. Being-for-others from Sartre's perspective. Philosophical Research. 2011;5(9).
18. Rajabi M. Anthropology. Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute Publishing Center; 2001.
19. Vaezi A. Human Being from the Perspective of Islam. Tehran: SAMT Publications; 1998.
20. Yussafina DM. Jean-Paul Sartre's existentialism and its relevance to human morality. Semarang: Walisongo State Islamic University; 2015.
21. Kenny A. Philosophy in the Modern World. Oxford: Clarendon Press; 2007.
22. Edwards P. Encyclopedia of Philosophy. Javid A, editor. Tehran: Sepehr Publishing; 2015.
23. Bennett J. Learning from Six Philosophers: Descartes, Spinoza, Leibniz, Locke, Berkeley, Hume. New York: Oxford University Press; 2001.
24. Hardiman FB. Modern Philosophy: From Machiavelli to Nietzsche. Jakarta: PT Gramedia; 2004.
25. Al-Kheir N. A critique of Jean-Paul Sartre's anthropology based on Mulla Sadra's viewpoint: Ahlul Bayt International University; 2022.
26. Trigg R. Ideas of Human Nature: Historical Introduction. Oxford: Blackwell Publishing; 1999.
27. Sartre JP. On Theater. Najafi AH, editor. Tehran: Niloufar Publications; 2020.
28. Sartre JP. Existentialism and Humanism. 16th ed. Rahimi M, editor. Tehran: Niloufar Publications; 2019.
29. Blackham. Six Existentialists. Hakimi M, editor. Tehran: Markaz Publishing; 1989.
30. Sepehran K, Ezzati M. The concept of existentialist tragedy in Lord Byron's Manfred. Fine Arts: Performing Arts and Music. 2019;24(3).
31. Ahmadi B. Sartre Who Wrote. 1st ed. Tehran: Markaz Publishing; 2005.
32. Strathern P. Introducing Sartre. Aryan Z, editor. Tehran: Markaz Publishing; 2000.
33. Jones K. All the consequences of this. Philosophy Now. 2016(115).
34. Rafie H. A study of the phenomenon of suicide in existentialism with special attention to Jean-Paul Sartre's The Condemned of Altona. Critique of Foreign Language and Literature. 2010(5).
35. Majidi A. A case for nostalgia. Ebtekar Newspaper. 2007.
36. Rahim Khanli A, Oveisi Kekha AA, Abbasi M. A study of existentialist ideas in contemporary poetry. Journal of Lyrical Literature Research. 2020;18(35):85-104.
37. Shanley JP. Prodigal Son. Safdari M, editor. Tehran: Hamgoo Publishing; 2022.
38. Fakhraei Y. Existentialism and theater. Sahneh Magazine. 2019(68):66-75.